

آندره گورباچوچ

مدرنيسم دمکراتیک سوتوزار
مارکوویچ و عبدالله اوجالان
ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

آندره گورباچیچ

مدرن‌نظام‌دمکراتیک‌سوتوزار
مارکوویچ و عبدالله اوجالان
ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

نام کتابچه: مدرنیسم دمکراتیک سوتوزار مارکوویچ و عبدالله اوجالان
نویسنده: آندره گورباچیچ
موضوع: ابتکار عمل بین‌الملل برای آزادی عبدالله اوجالان
طراحی و صفحه‌آرایی: مرکز انتشارات پژاک
چاپخانه: شهید جگرخوین
انتشارات: مرکز انتشارات پژاک
چاپ اول ۱۴۰۲

فهرست

۵

پیشگفتار

۷

هیچ اتوپیا یا واقعیتی بلند پروازانه‌تر از این نمی‌تواند
وجود داشته باشد

پیشگفتار

ابتکار عمل بین‌الملل «آزادی برای عبدالله اوجالان - صلح برای کردستان»، یک کمپین فراملیتی صلح، برای آزادی رهبر آپو و راه حلی مسالمت آمیز برای مسأله کورد می‌باشد. این [کمپین] فوراً پس از ربوده شدن رهبر آپو و استرداد وی به جمهوری ترکیه در نتیجه همکاری سرویس‌های اطلاعاتی در ۱۵ فوریه ۱۹۹۹، تأسیس شد. بخشی از فعالیت‌های این کمپین به انتشار آثار رهبر آپو اختصاص یافته است. کتابچه‌ی «مدرنیسم دمکراتیک سوتوزار مارکویچ و عبدالله اوجالان»^۱ نوشته‌ی آن‌دره گورباچیچ یکی از کتابچه‌های مجموعه «برساخت حیات آزاد: دیالوگ‌هایی با اوجالان»^۲ می‌باشد که همگی این مجموعه در یک کتاب جمع شده‌اند، این کتاب حاوی مجموعه مقالاتی از نویسندگان، متفکران و انقلابیون جهانی است تا در مورد افکار رهبر آپو نظرات خود را بیان دارند تا فضای دیالوگی حول اندیشه‌ی رهبر آپو شکل بگیرد. این مقالات برای نخستین بار، واکنش‌های مکتوب به نوشته‌های زندان رهبر آپو را گرد آوری نموده و شماری از آکادمیسین‌ها، نویسندگان، و انقلابیون را که به اندیشه‌های وی علاقه‌مند هستند یا از تفکرات وی الهام گرفته‌اند، دور هم جمع کرده است. ترجمه این مجموعه به زبان‌های مختلف، تلاشی است برای گسترش و ژرفا بخشی هر چه بیشتر به دیالوگ موجود. امید است که اثر حاضر، دیوارهای زندان را نیز درنوردد، چرا که حصر و انزوای شدید اعمال شده بر زندان جزیره امرالی، اندک مجالی برای دیالوگ با ایشان بر جای گذاشته است. با توجه به اینکه نوشتن به وسیله‌ای برای رهبر آپو بدل شده، تا به واسطه آن بر انزوا و حصر غلبه نموده و با طیف گسترده‌تری از مخاطبان ارتباط برقرار نماید، امیدواریم مجموعه‌ی مذکور بتواند راهگشای مخاطبان گردد تا از این طریق در تلاش‌های وقفه‌ناپذیر و فزاینده رهبر آپو جهت برساخت جهانی بهتر، سهمیم گردند.

1 - The Democratic Modernism of Svetozar Markovi and Abdullah Öcalan

2 - BUILDING FREE LIFE: Dialogues with Öcalan

هیچ اتوپیا یا واقعیتی بلند
پروازانه‌تر از این نمی‌تواند
وجود داشته باشد

سوتوزار مارکوویچ^۱، بنیانگذار سوسیالیسم بالکان، در ژانویه ۱۸۷۴ دستگیر شد. او بلافاصله در شهر کراگویواچ^۲ صربستان زندانی شد. در سوابق پلیس، مارکوویچ شغل خود را به عنوان نویسنده بیان کرد. مقامات محلی نوشتند که او «چیزی جز یک ولگرد نیست». سلول مرطوب و فاقد گرمایش مناسب زندان کراگویواچ، برای سوسیالیست جوان که از بیماری سل رنج می برد، نوعی شکنجه بود. محاکمه مارکوویچ، که متهم به «جرایم مطبوعاتی» بود، مخاطبان زیادی را به خود جلب کرد. دادستان، مارکوویچ را «مسیح سوسیالیست» با قلمی زهرآگین توصیف کرد که بی پروا به مهمترین نهادهای ملی می تازد: مجلس ملی، قوانین اساسی مؤسسان، و حتی خود پادشاه. مارکوویچ در سخنرانی خود در دادگاه صربستان با جوهره اتوپیای مدرنیته سرمایه داری، مخالفت کرد: ایده دولت - ملت مستقل، که به یک سرزمین خاص و همچنین به یک زمان (خطی) و مکانی (دولت‌گرا) محدود بود. مارکوویچ تمام روز سخنرانی کرد. وی با صدایی زمخت اعلام کرد که سوسیالیسم، عدالت است و سپس روی صندلی خود افتاد. حفظ نظم برای قاضی‌های متصدی دادگاه کار سختی بود، زیرا سالن دادگاه مملو از دهقانان روستایی، کارگران کارخانه محلی، دانش‌آموزان و اهالی شهر بود که همگی برای حمایت از مردی که در برابر بوروکرات‌هایی که زمین‌ها و اموالشان را تصرف کرده، و از آنها مالیات می گرفتند و آنها را آزار می دادند، آمده بودند. دهقانان صرب عملاً چیزی در مورد سوسیالیسم نمی دانستند، اما سوتوزار مارکوویچ را می شناختند و او را یک قدیس می دانستند.

او در تمامی اتهامات مجرم شناخته شد، اما به دلیل حمایت گسترده مردمی، حکم نسبتاً ملایمی به مدت هجده ماه در زندان دولتی در پوژارواک^۳ دریافت کرد. با این حال، زندان برای مارکوویچ دست کمی از اعدام نداشت. او در حال مرگ بر اثر پیشرفت بیماری سل بود و زندان پوژارواک در صربستان، به «خانه مردگان» یا «گیوتین بدون خونریزی» شهرت داشت. او در زندان به نوشتن ادامه داد و در این ماه‌های آخر زندگی اش، برخی از مهم ترین آثارش را تألیف نمود و نظریه‌ی کمونالیسم دمکراتیک خود را بر اساس نهادهای زادروگا^۴ (کمون

۱ - Svetozar Marković: فعال سیاسی، منتقد ادبی و فیلسوف سوسیالیست صرب که ۱۸۷۴ بازداشت

شد و روانه زندان گشت. وی در ۱۸۷۵ درگذشت.

۲ - Kragujevac

۳ - Požarevac

۴ - zadruga

خانوادگی) و اُپستینا^۱ (کمون روستایی)، توسعه داد و اندیشه هایش در باب فدرالیسم بالکان، که به عنوان یک فدراسیون بدون دولت خلق‌های بالکان تصوّر می‌شد، را بسط داد.

او در نوامبر ۱۸۷۴ زندان را ترک کرد و بلافاصله شروع به انتشار آخرین روزنامه خود، یعنی روزنامه «آزادی»^۲ کرد. در این مقطع، ایده‌های او به وضوح تحت عنوان سازماندهی مجدد داخلی و اجتماعی بر اساس دموکراسی مستقیم و خودمدیریتی کمونال، و همچنین انقلاب در ترکیه و فدراسیون در شبه جزیره بالکان، بسط یافت. ایده‌های او در مورد کمونالیسم دموکراتیک و فدرالیسم بدون دولت، دولت را به ستوه آورد و پلیس وی را با دو اتهام مواجه ساخت: «اقدام خائنانه» و «نفرت پراکنی علیه شاهزاده». پس از اینکه بیشتر پول خود را به اولین مدرسه زنان در صربستان داد، به شهر باخا^۳ در مجارستان گریخت و در آنجا سوار قطاری به مقصد تریست^۴ شد. صبحگاه روز ۲۶ فوریه در آنجا درگذشت. او بیست و هشت سال داشت. هنگامی که جسد او به صربستان رسید، مورد استقبال هزاران دهقانی قرار گرفت که برای وداع با سوتوزار محبوب خود آمده بودند، برخی از آنها فریاد زدند که نیروهای پلیس در حضور قدیس، کلاه از سر بردارند.

اکثر پیروان او به شورش مورد انتظار در بوسنی و هرزگوین پیوستند، شورشی که در ژوئیه ۱۸۷۵ شروع شد. آنها نقش مهمی در بحران ۱۸۷۵-۱۸۷۸ بالکان داشتند. وضعیت اسفبار دهقانان، همراه با مبارزه ضد استعماری علیه عثمانی، زمینه مساعدی را برای تهییج سوسیالیستی فراهم کرد. تظاهرات سوسیالیست‌ها در سراسر صربستان برپا شد و در بسیاری از موارد، پرچم قرمز به طور برجسته به نمایش گذاشته شد. در سال ۱۸۷۸، در کراگویواچ، پانصد نفر در خیابان‌ها رژه رفتند، فریاد برآوردند و سرود خواندند:

زنده باد جمهوری!

زنده باد کُمون!

زنده باد خودمدیریتی اشتراکی!

۱ - opstina

۲ - Oslobođjenje

۳ - Baja

۴ - Trieste

و یک شعار صربی را سر می‌دادند :

علیه خدا و حاکم؛

بر ضد کاهن و قربانگاه؛

در برابر تاج و تخت؛

و رباخوار تاجر؛

برای کارگر، برای دهقان؛

ما به خوبی پیکار می‌کنیم.

سوتوزار مارکوویچ به سنت خاصی از رادیکالیسم چپ تعلق داشت که در مرکز فرهنگ رادیکال جهانی سده نوزده قرار داشت. در واقع، پس از آثار برجسته مورخان این سنت، مانند الهام خوری - مکدوسی^۱، شو کونیشی^۲، و بندیکت اندرسون^۳، دیگر می‌توان تاریخ رادیکالیسم قرن نوزدهم را به عنوان تاریخ مارکسیسم اروپای شمالی در نظر گرفت. به گفته خوری - مکدوسی، محققان اروپایی این سنت رادیکال جذاب را به یک پشت صحنه صرف در تاریخ جهانی چپ تنزل دادند. به عقیده او، یکی از دلایل این نوع نگرش، این است که سیاست دوره مزبور با توصیف معمول «چپ»، همخوانی ندارد. یافتن چپ انقلابی در شمال اروپا، جایی که سوسیال دموکراسی و انترناسیونال دوم مسلط بودند، امری دشوار است. چپ انقلابی در جنوب قوی بود، و عمدتاً ضد دولت‌گرایی بود، فارغ از ایدئولوژی سفت و سخت، مفاهیم آگاهی طبقاتی یا حزب انقلابی، یا دیگر دسته بندی‌های سنتی چپ بوروکراتیک. قبل از انقلاب روسیه و استقرار جنبش‌های مدافع حزب/ دولت، چپ متشکل از انبوهی از رادیکالیسم‌ها بود که در مخالفت با سرمایه‌داری و دولت، متحد شده بودند. این جنبش جهانی، یک ضد تصوّر سیاسی از فضای مشترک فراملی خارج از مدرنیته سرمایه‌داری را ترویج کرد: مدرنیته دموکراتیک تعاون و یاری متقابل.

مورخ ژاپنی، شو کونیشی، به ماهیت خاص سازماندهی غالب سیاست مدرنیته دموکراتیک، اشاره نموده و از آن به عنوان «کنش ترجمه» یاد می‌کند. به جای تمرکز انحصاری بر طبقه کارگر صنعتی شهری، به مثابه کارگزار مفروض تحوّل انقلابی، سازماندهی، دهقانان، روشنفکران، کارگران مهاجر

۱ - Ilham Khuri-Makdisi

۲ - Sho Konishi

۳ - Benedict Anderson

و غیر ماهر، صنعتگران و هنرمندان را هدف گرفته بود. ایده‌های مدرنیته دمکراتیک، نه بر اساس منطق اشاعه‌گرایی^۱ بلکه بر اساس منطق ترجمه متقابل، توسعه و گسترش یافت. هیچ انتقال یک سویه دانشی از اروپا وجود نداشت، چه به صورت تأثیر مستقیم، خود مستعمره سازی، بومی سازی و یا بازسازی. در عوض، چیزی که داشتیم، سفر چند جهت‌آیدها بود که دانش در هر نوبت تغییر می یافت و بدان افزوده می شد. ترجمه متقابل، عملی از تعریف و بازتعریف، تولید و بازتولید بود که در آن، مفاهیم سیاسی بین زبان‌ها برای تولید مفاهیم جدید، رد و بدل می شد. ترجمه به این شکل، در عمل نتوانست الهام بخش ناسیونالیسم فرهنگی باشد. این امر، حس همدلی فراملی، تجربه مشترک، و این حس را القا کرد که آسیب به یک عضو، آسیب به همگان است.

اگر اولین بخش مدرنیته دمکراتیک در قرن طولانی نوزده، کنش ترجمه بود، عنصر دوم، امتناع از دولت به مثابه چارچوبی انحصاری برای سازماندهی سیاسی جامعه، بود. مدرنیته دمکراتیک، مدرنیته بدون دولت بود. این به نوبه خود متضمن دو تجدید نظر مهم بود. مورد نخست، رابطه با زمان بود. به جای تفکر خطی مشترک در هر دو نسخه مارکسیستی و لیبرال مدرنیته سرمایه‌داری، مدرنیته دمکراتیک آینده‌ای جدید تصوّر می کرد که در آن، اکنونیت، لحظه‌ای کلیدی در زمان، و جایی است که در آن مردم باید تاریخ را برای آینده اصلاح کنند. سوسیالیسم، در نهایت محصول گرایش‌هایی خواهد بود که اکنون در جامعه بروز کرده و همیشه به نوعی در زمان حال، قریب الوقوع بوده است. در این تاریخ‌سازی احیاگرانه، گذشته به آینده روایت می شود و حال، به عنوان محصول مدرنیته سرمایه‌داری، به گذشته‌ای قهقروایی تبدیل می شود که وحشیانه، غیر مدرن و از نظر اخلاقی غیرقابل توجیه، تلقی می شود. همانگونه که در یک ضرب المثل رایج صربستانی فرموله شده است، شما با گذشته‌ای جلوتر و آینده‌ای در پشت سرتان، به زمان حال قدم می گذارید. علاوه بر این، قرار بود آینده دمکراتیک جدید، به عنوان یک مسیر انحرافی از طریق گذشته ایجاد شود.

تجدید نظر دوم مربوط به فضا، یا شکل آلترناتیو سازمان سیاسی، می باشد. بدیل دولت، به صورت یک سازمان فدرال غیرمتمرکز، ظاهر شد. نخستین پیشنهادات فدرالیستی سوسیالیستی، که توسط پرودون و کروپوتکین شرح

۱ - اشاعه‌گرایی (diffusionism)، از مکاتب انسان‌شناختی قرن ۱۹ و ۲۰ بود که به گسترش پدیده‌های فرهنگی، اندیشه، اساطیر و ابزارها از فرهنگ یا جامعه‌ای به فرهنگ یا جامعه‌ای دیگر، باور داشت.

داده شد، به خوبی شناخته شده است؛ مورد سوتوزار مارکوویچ گرچه کمتر شناخته شده است، اما کمتر از آنها اصیل نیست. در تعامل با مارکس و باکونین، او به دنبال یک سوسیالیسم «بالکانیزه شده» بود که نه به عنوان یک سیستم اقتصادی جدید، بلکه به عنوان شیوه زیست جدیدی تعریف می‌شد که بیشتر مبتنی بر نهادها و غرایز کمونال بود تا قواعد تغییر ناپذیر تاریخی. برنامه گسترده او سیستمی از خودگردانی محلی را بر اساس کمون خانوادگی، که وی پیشنهاد می‌کرد بازسازی گشته و ارتقا یابد، و همچنین کمون روستایی، ترسیم می‌کرد. او نگرش جدایی برابری اقتصادی از آزادی سیاسی را مردود دانسته و به نفع اشتراکی سازی و تمرکززدایی، استدلال می‌نمود. مارکوویچ نتیجه گرفت که مشکل نان، مشکل خودگردانی است.

سوسیالیسم دموکراتیک او اخلاقی، مبتکرانه، تنوع پذیر و انسانی بود. وی معتقد بود که «رهای زن یکی از مهمترین وظایف سوسیالیسم انقلابی است»^۱. «برنامه انقلابی او به دور از ناهماهنگی، بر دو پیشنهاد گسترده استوار بود: کمونالیسم دموکراتیک و فدرالیسم افقی. این پیشنهادات مبتنی بر مفهوم بوروکراسی به عنوان یک طبقه اجتماعی متمایز بود»^۲.

او مارکس را عمیق‌ترین منتقد توسعه اجتماعی و اقتصادی غرب صنعتی می‌دانست، اما نیکولای چرنیشفسکی^۳ و میخائیل باکونین را نیز به همان اندازه ارج می‌نهاد. کل زندگی او به عنوان یک انقلابی مظهر جستجوی روشی برای تلفیق بین سوسیالیسم غربی و روسی، در پرتو کاربرد احتمالی آنها در واقعیت روستایی صربستان، بود. او هرگز به پرولتاریای صنعتی غرب به عنوان عامل انحصاری تغییرات اجتماعی فکر نمی‌کرد. او معتقد بود که شرح مبارزه طبقاتی مارکس، ناقص است و از دترمینیسم تاریخی مارکس اجتناب می‌کرد. مارکوویچ اصرار داشت که این، شرایط محلی است که ماهیت جامعه تعاونی جدیدی را که طبقه کارگر در مناطق مربوطه ایجاد خواهد کرد، تعیین می‌نماید. سوسیالیسم اروپایی، مانند سوسیالیسم در هر قلمرو دیگری، بر انجمن‌های صنعتی و کشاورزی استوار خواهد بود که بر اساس

۱ - Woodford McClellan, Svetozar Marković and the Origins of Balkan Socialism (Princeton, NJ: University of Princeton Press, 1964), 65.

۲ - مفهوم بوروکراسی به مثابه یک طبقه معین میان سرمایه و کار، به طور گسترده ای در جامعه شناسی تاریخی ایفای نقش می‌کند. برای اطلاعات بیشتر در این خصوص، ر. ک به: Balkanize Grubačić, Don't Mourn

۳ - Nikolay chernishevsky: رمان نویس، ادیب و فیلسوف سوسیالیست اهل روسیه که ۲۱ سال از عمرش را در زندان های تزار به سر برد.

الگوهای تاریخی و اقتصادی محلی شکل گرفته اند.

وظیفه ما نابود کردن سرمایه‌داری نیست، که در واقع وجود ندارد، بلکه تبدیل مالکیت کوچک پدرسالارانه به مالکیت جمعی، برای جهش کامل از یک دوره تاریخی توسعه اقتصادی - یعنی عصر اقتصاد سرمایه‌داری، است... در کل نظریه مارکسیستی تکامل اقتصادی، تنها یک خطا وجود دارد، اما خطایی بسیار مهم؛ توسعه جامعه سرمایه‌داری، تاریخ جامعه اروپای غربی است. قوانینی که به عنوان قوانین توسعه این جامعه ذکر می‌شوند، در واقع کاملاً دقیق است. اما آنها به طور کلی قوانین جامعه بشری نیستند. لازم نیست هر جامعه‌ای از تمام مراحل توسعه اقتصادی مشابه جامعه صنعتی (مثلاً انگلستان، که کارل مارکس عمدتاً در نظر داشت) عبور کند. با این اوصاف می‌خواهیم بگوییم که مطلقاً هیچ جامعه‌ای مجبور نیست از برزخ تولید سرمایه‌داری بگذرد.^۱

از این نظر، همانطور که او در سال ۱۸۷۱ نوشت، نظریه مارکسیستی، «پایه مثبتی برای حل مشکلات اجتماعی در صربستان به دست نمی‌دهد»^۲. وی، بعدها در سال ۱۸۷۳، افزود:

برنامه مارکس، که انتزاسیونال پذیرفته بود، در وهله اول، یک سویه است و تقریباً برای همه ملت‌ها به جز انگلستان قابل اجرا نیست. بر این اساس، انتزاسیونال در همه کشورها در اقلیت خواهد بود و هرگز قدرت را به دست نخواهد گرفت. بر این اساس، انتزاسیونال باید یک برنامه گسترده و نه صرفاً معطوف به مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، ارائه دهد، وگرنه از هم پاشیده و در لاک خویش ویران خواهد شد.^۳

دومین زمینه اختلاف نظر با مارکس، تاریخ و ماهیت دولت بود. دولت اجتناب ناپذیر نبوده، و یقیناً مطلوب نیست، حتی در موجودیت موقتش در قالب دیکتاتوری پرولتاریا؛ مارکوویچ استدلال کرد که «مارکس و گروهش در درون انتزاسیونال، در درجه اول به امور اقتصادی می‌اندیشیدند، در حالی که سنت انقلابی روسی، بر سازمان اجتماعی دولت، ضربه وارد آورد». نه تنها سرمایه‌داری، بلکه سازمان دولتی نیز ویژگی تاریخی و زوال پذیر داشت. به جای دولت، او شکل دموکراسی مستقیم خودمدیریتی را متصور شد که به عنوان هماهنگی بین کمون‌ها یا واحدهای خودمختار محلی، سازماندهی

۱ - Marković, Celokupna Dela, 200.

۲ - Ibid., 86.

۳ - Ibid., 145.

شده بود؛ نهادی که «کارویژه اصلی آن، تنظیم زندگی اقتصادی و سازماندهی کار به نفع جامعه، برای خلق ثروت جهت استفاده کل جامعه».

مارکوویچ، از طریق آثاری که در زندان پوزارواک به رشته تحریر در آورد، طرح نهایی کمونالیسم دمکراتیک خود را ارائه کرد. کمون‌های کارگری می‌بایست شالوده جامعه اشتراکی باشند، جامعه‌ای که در آن، هرکس بر اساس توانایی خود کار می‌کند و بر اساس نیاز خویش دریافت می‌کند. دولت زوال خواهد یافت و جامعه به یک کمون بزرگ تبدیل خواهد شد؛ مارکوویچ این را «کمونیسم کامل»، می‌خواند. مارکوویچ زادروگا یا کمون خانوادگی را به عنوان خانواده گسترده‌ای تعریف نمود که بر پایه دارایی‌های مشترک می‌زیند، کار می‌کنند، و مشترکاً مصرف می‌کنند. وجه تمایز اساسی زادروگا، مالکیت اشتراکی اموال بود.

دومین نهادی که مارکوویچ پیشنهاد داد تا بر اساس آن، کمونالیسم دمکراتیک خود را در شبه جزیره بالکان بنا کند، اُپستینا بود. کمون روستا یک نهاد اداری، سیاسی و مالی بود. او نسبت به کاستی‌های هر دوی این دو ستون‌های کمونالیسم دموکراتیک، ناآگاه نبود. وی تشخیص داد که زادروگا به سرعت در حال ناپدید شدن است، و اینکه زادروگا و اُپستینا، هر دو ویژگی پدرسالارانه‌ای دارند که با سوسیالیسم ناسازگار است. به نظر او، زادروگا به دلیل رفتارش با زنان، رو به زوال بود؛ زنانی که احساس می‌کردند این محیط محدود کننده پدرسالارانه، تا حد زیادی مسئول بدبختی آنهاست. به همین دلیل است که مارکوویچ به کمون روستا به مثابه یک نطفه می‌نگریست، نه به عنوان الگوی جامعه آینده؛ نهادی جمعی که در انتظار بازآفرینی سوسیالیستی است.^۱

شاید بزرگترین کمک او به سوسیالیسم بالکان، پروژه فدرالیستی دمکراتیک او باشد: تلاشی پرشور برای سرکوب ملی‌گرایی‌های مجزای خلق‌های بالکان به نفع فدرالیسم فراگیر و دمکراسی مستقیم. او در خصوص جنبش‌های سوسیالیستی استدلال می‌کرد که نه تنها در رابطه با شرق و غرب ضد استعماری هستند، بلکه در خصوص گذشته بالکان نیز انقلابی می‌باشند. مارکوویچ یک سوسیالیست ضد اقتدار بود که به یک فدراسیون بالکان متکثر عقیده داشت که به عنوان یک جامعه غیرمتمرکز و دمکراسی مستقیم مبتنی بر انجمن‌های کشاورزی و صنعتی محلی، سازماندهی شده بود.

جنگ جهانی اول پایان مرحله نخست پروژه مدرنیته دمکراتیک بود. صداهای

۱ - McClellan, Svetozar Marković and the Origins of Balkan Socialism; Grubačić, Don't Mourn, Balkanize.

مدرنیتهٔ تعاونی/بی‌دولت، زده شده‌اند، غالباً کشته شده و در نهایت، در مبارزه تاریخی بین دو سنت چپ، دچار شکست شدند. جنبش ضد سیستمی وقت، یک استراتژی دو مرحله‌ای اتخاذ کرد: قبضه قدرت دولتی و سپس، ایجاد یک انسائیت سوسیالیستی از بالا. جنبش‌های دولت‌گرا و مدافع حزب، پس از انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، به پیروزی رسیدند. قرن بیستم با ظلم بی‌پایان، نشان داد که قبضه قدرت دولتی کافی نیست و مفهوم دولت‌گرا - فرگشت‌گرای ترقی، که به مثابه یک فرجام آخرالزمانی تاریخ تعریف می‌شد، یک توهم خطرناک است. از این رو، امروزه، در تلاش جمعی ما برای ابداع مجدد رهایی اجتماعی، فاصله گرفتن از سنت‌های نظری که ما را به بن بست مرگباری که در آن قرار گرفته‌ایم کشانده‌اند، امری حیاتی است. یکی از راه‌های دستیابی به این هدف مهم، توسل به میراث اصلی مارکوویچ است، یعنی «بالکانیزاسیون» یا جداسازی اقلیمی است.

بنابراین، بالکانیزاسیون متضمن یک رابطه دیالکتیکی فعال با نظام سرمایه‌داری جهانی است، فرآیندی از قطع‌گزینشی و تعامل انتخابی، اتصال فعالی که قادر به تغییر شرایط جهانی سازی سرمایه‌داری است. امتناع از گسترش سرمایه‌داری در گستره جهان، ضرورتاً مستلزم انزوا نیست، بلکه به بیان مجدد توسعه اقتصادی و سیاسی بر حسب نیازها و دغدغه‌های محلی، نیاز دارد. من بر این باورم که بالکانیزاسیون - جداسازی در سطح منطقه‌ای - پروژه‌های است که آلترناتیوی برای چپ‌های جهان ارائه می‌دهد که باید بیشتر با شرایط جدید تطبیق داده شود. فضای غیردولتی روژاوی گُردستان و نظریه پشتیبان انقلاب روژاوا، نقطه سرآغاز است.

عبدالله اوجالان نیز مانند سوتوزار مارکوویچ، بر این عقیده است که ما در عصری به سر می‌بریم که لازم است نوع جدیدی از پروژه‌های ملی، ابداع شود. در فرمولاسیون اوجالان، «وقتی جامعه و تمدن به هم می‌رسند، نبرد اصلی میان دولت و دمکراسی است». در این تلاش جمعی برای بازآفرینی رهایی اجتماعی، نیازمند بازیابی، کند و کاو، و آفرینش مجدد انرژی‌های رهایی‌بخش، و ذهنیت‌های مرتبط با آن چیزی هستیم که وی «مدرنیته دمکراتیک» می‌خواند. مدرنیته دمکراتیک، فرایند و پروژه‌های است که نه صرفاً به عنوان جایگزینی برای انباشت کاپیتالیستی، بلکه به عنوان تمدنی کاملاً مجزاً در نظر گرفته می‌شود. سه پایه مدرنیته دمکراتیک شامل رهایی طبیعت از چنگال سرمایه‌داری، رهایی دمکراسی از دولت، و رهایی زنان از سلطه مردسالاری است. یکی دیگر از عناصر تعیین‌کننده مدرنیته دمکراتیک،

«ملت دموکراتیک» است. از نظر اوجالان، معضل اصلی مدرنیته، پیوند قدرت و دولت با ملت است؛ «ظالمانه ترین بُعد مدرنیته». ناسیونالیسم فقط یک مانع نیست، بلکه نوعی دلبستگی مذهبی است که توسط دولت - ملت تحمیل گشته است.

انقلابیون روزاوا از ملت دموکراتیک به عنوان بدیلی برای ملت دولت‌گرا صحبت می‌کنند. این، نوعی «سازماندهی حیات عاری از دولت»، و همچنین «حق جامعه برای ساختن خود»، می‌باشد. ملت دموکراتیک، مجموعه ای است مبتنی بر توافق آزاد و هویت متکثر. به جای ملت قومی-دولت‌گرای محصول اجتناب ناپذیر شبکه سرکوب و استثمار، با مفهوم سازی بدیع شکلی از حیات جمعی، مواجه می‌شویم :

که محدود به مرزهای سفت و سخت سیاست، زبان، فرهنگ، مذهب و تفسیر تاریخی واحدی نیست، که بر تکرار، جوامع و همچنین شهروند آزاد و برابر، که با هم و در همبستگی به سر می‌برند، دلالت می‌نماید. ملت دموکراتیک به مردم اجازه می‌دهد که خودشان یک ملت شوند، بدون اینکه بر قدرت و دولت تکیه کنند.

از این رو، بر اساس تعریف، ملت دموکراتیک به زبان یا اتنیسیته مسلط، نیاز ندارد. سازماندهی زندگی جمعی نه بر اساس وطن یا بازار، بلکه بر اساس آزادی و همبستگی است. قلمرو مهم است و احساس تعلق به یک مکان، یک حس طبیعی محض است، اما به عنوان یک «ابزار زندگی» مبتنی بر مکان (نه محدود به مکان).

همانطور که اوجالان پیشنهاد می‌کند :

ملت دموکراتیک، مدلی از ملت است که کمتر در معرض بیماری بدل شدن به ملت دولتی قرار دارد. حکومت خویش را تقدس نمی‌بخشد. حکمرانی پدیده ساده‌ای است در خدمت زندگی روزمره. هر کسی که واجد شرایط باشد می‌تواند خدمتگزار عمومی شده و حکومت کند. رهبری ارزشمند است، اما مقدس نیست. درک آن از هویت ملی بی‌پایان است، و مانند پیروی یا عضویت در یک دین، ثابت نیست. تعلق به یک ملت، نه امتیاز است و نه عیب. فرد می‌تواند به بیش از یک ملت تعلق داشته باشد. به بیان دقیق‌تر، می‌توان ملیت‌های در هم تنیده و متفاوتی را تجربه کرد..... با همه این اوصاف، ملت دموکراتیک، همچو جایگزینی قوی برای ابزار جنون‌آمیز جنگ مدرنیته سرمایه‌داری، یعنی ملت دولت‌گرا، دگر بار در تاریخ جای خواهد گرفت.

توصیف سیاسی کنفدرالیسم دمکراتیک، با خودمدیریتی دمکراتیک، که بیان سیاسی ملت دمکراتیک است، به عنوان یک مدل متکثر از خودگردانی جمعی و سوسیالیسم دمکراتیک، مفهوم سازی می شود. وی تعریفی ظریف و هوشمندانه از دمکراسی به دست می دهد: «کار بست و فرآیند خودگردانی در یک جامعه غیردولتی... دمکراسی، حکومتی است غیر دولتی؛ عبارت است از قدرت جوامع، که بدون دولت خود را اداره کنند».

هیچ چیز دائمی یا ثابتی در مورد دموکراسی مستقیم و خودمختاری دمکراتیک وجود ندارد. دمکراسی، عاری از زمانندی است. همانطور که اوجالان در یکی از موثرترین پاراگراف های خویش، می نویسد؛ ملت دمکراتیک: نمایانگر حقیقتی است که مستلزم پاکبازی در سطح عشق راستین است. همانطور که در این سفر جایی برای عشق کاذب وجود ندارد، مسافران غیرمتعهد نیز در این سفر جایی ندارند. در این سفر، این سؤال که «برساخت ملت دمکراتیک چه زمانی پایان می یابد؟»، سؤال است زائد و حشوآمیز. این، برساختی است که هیچگاه پایان نمی یابد: این، یک فرایند مستمر است. ساخت ملت دمکراتیک این ابتکار عمل را دارد که هر آن، خود را بازسازی کند. در حوزه اجتماعی، هیچ اتوپیا یا واقعیتی بلندپروازانه تر از این نمی تواند وجود داشته باشد.

عبدالله اوجالان، علاقه شدیدی به تاریخ دارد. او اعتقاد لیبرالیستی به «انحطاط طبیعی نوع بشر» را رد می کند. دولت و سرمایه داری، انحرافی بنیادین از گرایش طبیعی به دمکراسی و تعامل بودند و با از بین بردن همبستگی های تعاونی، توسعه یافتند. با این حال، دولت هرگز نمی توانست مردم را از ارتباط متفاوت با یکدیگر و طبیعت باز دارد. علاوه بر این، تاریخ نشان داده است که سرمایه داری و دولت، واقعیت ها و مفاهیم جدایی ناپذیری هستند که برای جلوگیری از ارتباط مستقیم بین مردم، ایجاد گشته اند. به نظر او، دمکراسی بدون دولت، یک نظم جدید نیست، بلکه احیای چیزی است که همیشه حضور و وجود داشته، و با ظهور دولت، تضعیف شد. دمکراسی به مثابه خودگردانی، نیروی سازنده ای بود که وقتی بخش های کوچکی از بشریت، قدرت حاکمان خود را در هم شکسته و آزادی هایشان را در میان «خلاهای عظیم» دوباره به دست گرفتند، رشد نمود.

به همین دلیل است که پیشرفت در زبان مفهومی مدرنیته دمکراتیک، معنای متفاوتی پیدا می کند. در این دیدگاه، مدرنیته سرمایه داری تجربه ای از زمان را به عنوان پیشرفت اجتناب ناپذیر و خطی، همراه با تفکیک میان طبیعت و

فرهنگ، یک مدل تحمیلی و تخیلی هیرارشیک مکامند بین المللی. او خواستار براندازی بنیادینِ داروینیسیم اجتماعی است که به طور گسترده توسط روشنفکران لیبرال و علوم اجتماعی دولت‌محور، ترویج می‌شود. او در برابر تمدنی که به واسطهٔ خردگرایی، فردگرایی مالکانه و دولت - ملت تغذیه می‌شود، از تمدن دموکراتیکی حمایت می‌کند که با اعمال کمونیسیم روزمره، خودسازمان‌دهی، وابستگی متقابل و تعاون، ایجاد شده است. او در برابر غایت‌مندی آرمان‌شهری یک دولت - ملت، بر رویه‌های مشارکتی واقعی موجود در یاری متقابل و انجمن‌های داوطلبانه، به مثابه شیوه‌های دموکراتیک بازیابی شده از گذشته و حال، تأکید می‌ورزد. در توافق با ایده‌های هانری لوفور^۱، جغرافی‌دان مارکسیست، او جلالان از «قدرت زندگی روزمره» می‌گوید. در این فضای زندگی روزمره است که جامعه تعاونی باید دوباره ابداع و احیا شود، قدرت، اجتماعی گشته و به طور مساوی توزیع شود، زیرا یک ملت دموکراتیک «دیگر بار» به نیروی تاریخی ترمیم‌کننده و خلّاقی بدل می‌شود که «روابط اجتماعی که توسط دولت - ملت گرایی متلاشی شده است را از نو دموکراتیزه می‌نماید». در اینجا، اندیشه او جلالان، شباهت شگفت‌آورش با جامعه‌شناسی تاریخی راینهارت کوسلک^۲، و تصور او از موقتی بودن زمان زیسته، یا موقتی بودن آینده‌های ممکن و آینده‌های گذشته، را آشکار می‌سازد جامعه‌بدون دولت، جامعه‌ای فاقد تاریخ نیست؛ اما با سرمایه‌داری کنونی در تضاد است، و در مقابل آنچه که او جلالان «جامعه‌گُشی» می‌نامد، مقاومت می‌کند. جامعه، به جامعه‌ای اِکولوژیکی بدل می‌شود که مبتنی بر رهایی زن است، که در تاریخ پنج هزار ساله سلطه، به عنوان «نخستین مستعمره» از آن یاد می‌شود.

پیشرفت، آزمون‌های خودانگیخته و آزاد با اشکال جدید اجتماعی، می‌باشد. او با ایده پیشرفت و زمانمندی که آرمان شهر خیالی مدرنیته لیبرال تعریف می‌کند، مخالفت می‌ورزد. مقاومت از مکان‌ها و خلق‌هایی سرچشمه می‌گیرد که کمتر در معرض آسیب‌های نظام جهانی سرمایه‌داری مدرن قرار گرفته‌اند. این به جهت تمرکززدایی، اعم از ارضی و عملکردی، به عنوان راهی برای تشویق اشکال جدید رادیکال خودگردانی، اشاره می‌کند که ابتکار عمل را به جوامع محلی در نهادهای فدرال دموکراتیک، باز می‌گرداند. از نظر او جلالان، تمرکززدایی شکلی از سازماندهی اجتماعی است؛ این شامل انزوای جغرافیایی

۱ - Henri Lefebvre

۲ - Reinhardt Kosselleck

نیست، بلکه یک استفاده خاص جامعه‌شناختی از جغرافیا را دربرمی‌گیرد. از نظر اوجالان، دموکراسی بدون دولت، شبکه‌ای در هم تنیده را پیشفرض می‌گیرد که متشکل از گروه‌ها و فدراسیون‌های بی‌شماری در هر قد و قواره‌ای است. فدرالیسم همچون به عنوان اصل اساسی سازماندهی انسانی نگریسته می‌شود. به این ترتیب، کنفدرالیسم دموکراتیک برنامه‌ای برای تغییر سیاسی نیست، بلکه اقدامی برای تعیین سرنوشت اجتماعی است.

این شکل از بالکانیزه شدن، از دنیای مدرنیته سرمایه‌داری از طریق تولید مفاهیم بدیل و مخالف انجام می‌شود، فضایی غیردولتی، بازیابی/اختراع دنیای جدید/قدیم، که متشکل از چندین جامعه خُرد خودمدیر متصل به هم می‌باشد. اوجالان بلندپروازانه‌تر از سوتوزار مارکوویچ، فدراسیون جهانی را به مثابه جانشین سازمان بین‌دولتی سلسله مراتبی نظام جهانی سرمایه‌داری، پیشنهاد می‌کند؛ ساختاری که در آن همه امور با توافق، قرارداد و داوری متقابل، حل و فصل می‌شود.

اوجالان معتقد است که شرایط «در قرن بیست و یکم برای اجتناب از سرنوشت ساختارهای کنفدرالی که توسط دولت - ملت‌ها در اواسط قرن نوزدهم از بین رفتند، و برای دستیابی به پیروزی کنفدرالیسم دموکراتیک مهیا شده است». کردها امروزه در خط مقدم مبارزه برای دمکراتیزه کردن جامعه جهانی قرار دارند، به این دلیل که آزادی کردها به طور جدایی ناپذیری با آزادی زندگی، رهایی انسانیت و طبیعت پیوند خورده است :

کردها مطابق با واقعیت تاریخی و اجتماعی خود، به شدت به سمت برساخت یک ملت دموکراتیک روی آورده‌اند. در واقع، آنها با خلاص شدن از شر خدای دولت - ملت‌ی که هرگز به آن اعتقاد نداشتند، چیزی از دست نداده‌اند. آنها از بار بسیار سنگینی خلاص شده‌اند، باری که آنها را به مرز نابودی کشانده است. در عوض، آنها فرصت تبدیل شدن به یک ملت دمکراتیک را به دست آورده‌اند.

به راستی، چه کسی بهتر از افراد بی‌دولتی که درگیر یک مبارزه تلخ ضد فاشیستی برای عزت و زندگی هستند، می‌تواند راه را برای یک مدرنیته بدون دولت هموار کند؟ سوسیالیسم بدون دولت روژاوی سوریه، به قول او، الگویی خواهد شد برای خاورمیانه‌ای دگر و دیگر مناطق خودمدیر در جای جای جهان.

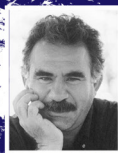
با در هم تنیدن همه این رشته‌های مختلف، او به تعریفی از مدرنیته دمکراتیک به عنوان سازمانی یکپارچه از ملت دمکراتیک، اجتماع و بوم

شناسی می رسد. این «نظام حیات آزاد»، در تقابل شدید با تثلیث مدرنیته سرمایه‌داری، یعنی دولت - ملت، سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی قرار دارد. روی هم رفته، دیدگاه اتوپیایی که توسط عبدالله اوجالان ترویج شده است، دیدگاهی از بالکانیزه کردن زمین و کنفدراسیون جهانی، از طبیعت در انسانیت و انسانیت در طبیعت، از آزادی زنان، مستعمرات، و طبیعت، از سوسیالیسم دموراتیک بدون دولت، از یک ملت دمکراتیک بدون ناسیونالیسم، یک بوم‌شناسی انقلابی و یکپارچه، امید را تشکیل می‌دهد که باید در کنار دیدگاه‌های مارکوویچ قرار گیرد.

چپ باید بخشی از تاریخ خود را که توسط اشکال مختلف انترناسیونالیسم لنینیستی سرکوب شده بود، بازیابی کند. همانطور که ادوارد تامپسون^۱ دوست داشت بگوید، تاریخ برای همیشه حل نشده است: این رشته‌ای از امکان‌های ناتمام است. ما برای رد برخی از احتمالات و انتخاب و توسعه برخی دیگر، به عقب بازمی‌گردیم. این همان کاری است که امروز باید انجام دهیم. ما باید برخی از احتمالات تاریخی را رد کنیم. من با این کار، به بینش لیبرال از تمدن و پیشرفت، اشاره می‌کنم. اما من همچنین بر رد دیدگاه لنین از انترناسیونالیسم و سوسیالیسم حزب‌محور و دولت‌محور، تأکید می‌ورزم.

رهایی ملى را باید رهایی دمکراتیک از ملت دولت‌گرا دانست. سوسیالیسم باید به عنوان جنبشی علیه دولت/حزب تعبیر شود. ما باید سایر امکان‌های ناکارآمد را انتخاب و توسعه دهیم. همانطور که یکی از تبعیدیان ژاپنی گفته است، باید مردم را از رویاهای آرمانشهری دولت‌ملت بیدار کنیم و با احیا و ابداع پروژه مدرنیته دمکراتیک، جهان را از سرمایه‌داری پاک کنیم.

این مقاله برای این کتاب نوشته شده است.



آندره گروباچیچ، رئیس دپارتمان انسان‌شناسی و تغییرات اجتماعی در موسسه مطالعات بنیادین کالیفرنیا در سانفرانسیسکو است. علاقه او به تاریخ جهان و انسان‌شناسی آنارشیستی بر دیدگاه تحقیقاتی او تأثیر گذاشته است که بر تحقیقات تطبیقی دموکراسی‌ها و جوامع بدون دولت در مقیاس جهانی، متمرکز است. او به پیروی از پیترو کروبووتکین و مارسل ماوس، تاریخ جهان را به عنوان مبارزه بین نهادهای یاری متقابل، مطالعه می‌کند. تمرکز تجربی اصلی او بر روی «شکاف‌های» خودمختار ساکنان دون قزاق‌ها، دزدان دریایی اقیانوس اطلس، رومهای مقدونیه، مارون‌های جامائیکایی، زندانیان کالیفرنیایی، زاپاتیستهای مکزیک و جوامع خودمختار کرد می‌باشد این تحقیق در کتاب «در زندگی در لبه‌های سرمایه داری: ماجراهای در تبعید و یاری متقابل» (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۲۰۱۶) که با همکاری دنیس اوهرن نوشته شده است، گنجانده شده است. این کتاب برنده جایزه انجمن جامعه‌شناسی آمریکا در سال ۲۰۱۷ برای بورس تحصیلی عالی شد.

آندره گورباچیچ

مدرنسم دمکراتیک سوتوزار مار کوویچ و عبدالله اوجالان

ابتکار عمل آزادی برای اوجالان

Andrej Grubačić

The Democratic Modernism of Svetozar Marković and Abdullah Öcalan
International initiative